

نوشته: دکتر احمد نقیبزاده

موانع بین‌المللی رشد همگرایی در اروپای باختری

مقدمه:

اروپا مجدداً بصورت کانون تحولات بین‌المللی درآمده است. در عین حال اروپای دهه ۱۹۹۰ که وارد مرحله جدیدی از همگرایی می‌شود با اروپای سده نوزدهم فاصله زیادی دارد. زیرا هنوز نه تنها مرکز ثقل سیاست جهان تلقی نمی‌شود بلکه حتی در صورت وحدت هم در سالهای اولیه وزنه‌ای نیست که در محاسبات بین‌المللی قادر به برابری با دو ابر قدرت باشد، زیرا از نظر نظامی هنوز اروپا راه درازی در پیش دارد تا بتواند به عنوان یک قطب قدرت مطرح باشد. در عین حال در صورت تحقق وحدت سیاسی و اقتصادی اروپا، می‌توان گفت تحولی در ساختار سیستم بین‌المللی بوجود آمده است. زیرا به عنوان یک قطب اقتصادی و سیاسی قدرتمند مسلماً به ایجاد نیروی نظامی مستقل خود نیز اقدام و در دراز مدت راه را بسوی یک نظام چندقطبی خواهد گشود.

فکر وحدت اروپا، ملهم از مسیحیت ریشه در گذشته‌های دور دارد و بارها نیز طی قرون هیجدهم و نوزدهم در قالبهای مختلف و افکار متفاوت تجلی یافته است. از اتحاد مقدس تزار الکساندر (۱۸۱۵) تا جریانها و افکار سیاسی متأثر از رمانتیسم قرن نوزدهم مثل ابراز امیدواری ویکتور هوگو و دوستانش در کنگره صلح پاریس که در سال ۱۸۴۸ تشکیل شده بود، مبنی بر برچیده شدن مرزها در اروپا (۱)، و بالاخره تلاش کوندنهف کالرگی (۲) سیاستمدار یونانی الاصل در جهت ایجاد یک اروپای متحده در سالهای ۲۷-۱۹۲۴، همگی نشان از تفکر عمیق و ریشه‌دار وحدت اروپا دارد. حتی در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم نیز علیرغم انگیزه‌های جدیدی که حاکی از الزام و اجبار بود و با آرمانگرایی قرون گذشته تفاوت داشت، باز پیشگامان وحدت اروپا مثل ژان مونه (۳) و ربرشومان (۴) از الهامات مسیحیت به‌دور

1- Jacques Droz, *Histoire Diplomatique de 1648 à 1949*, Paris, Dalloz, 1972, p. 341.

2- Koudenhove Kalergi.

3- Jean Monnet.

4- Robert Schuman.

نبودند. جلوه‌های این تفکر در سراسر اروپا، خود معرف زمینه‌های مساعد فرهنگی است، زمینه‌هایی که به عقیده بعضی عمده‌ترین عامل و اولین شرط برای وحدت و همگرایی محسوب می‌شود. وجود رژیم‌های سیاسی مشابه در ممالک اروپا نیز زمینه مساعد دیگری برای همگرایی است. گرچه از آغاز تنهاد و کشور انگلستان و فرانسه (سوئیس الگوئی منحصر بفرده بود) به دوشیوه متفاوت به دموکراسی دست یافتند لکن الگوهای حاصله در این دو کشور به تدریج در سراسر اروپا توسعه یافت و دو جنگ جهانی در توسعه این همگونگی نقش عمده‌ای داشتند. آخرین مستثنیات از یونان سرهنگان تا اسپانیای فرانکو و پرتغال سالازار نیز در دهه ۱۹۷۰ به جرگه دموکراسیهای غربی پیوستند.

در زمینه‌های اقتصادی نیز در قالب بازار مشترک تلاش مبسوطی به عمل آمد و موفقیت‌های نسبی نیز حاصل شد که گرچه تا هدف نهائی یعنی وحدت کامل اقتصادی فاصله زیادی دارد ولی در مقایسه با روند وحدت سیاسی پیشرفت مهمی محسوب می‌شود. یکی از موانع اصلی در راه وحدت اقتصادی اصل رقابت در جهان سرمایه‌داری است که از یک طرف بین امریکا و اروپا و از طرف دیگر بین خود کشورهای اروپائی مانع از حصول توافقه‌های اصولی و پایدار می‌گردد. هلموت اشمیت در کتاب «استراتژی بزرگ» مطالبی دارد که می‌توان از خلال آن به رقابت‌های پنهان ولی گسترده‌ای که بین کشورهای عضو بازار مشترک وجود دارد واقف شد. عدم همکاری ناشی از این رقابتها به حدی است که خود او معتقد است «در واقع چنین بازار مشترکی وجود ندارد» (۵). این مانع یعنی اصل رقابت از موانع پایداری است که در نهایت بازار را با مشکلی لاینحل روبرو خواهد ساخت.

لیکن در زمینه‌های سیاسی مسئله حاکمیت ملی و سیاست‌های خارجی متفاوت، بزرگترین مانع وحدت در سطح منطقه‌ای بوده است. ناسیونالیسم فرانسه، تکروی و سیاست آتلانتیک یا گرایش به امریکای انگلستان و بالاخره سیاست نگرش به شرق آلمان (Ostpolitik) نه تنها باروند وحدت همخوانی نداشته‌اند بلکه سد راه آنها شده‌اند. خصوصاً که مسائل سیاسی با مسائل نظامی گره خورده و برسخت‌تر شدن مانع می‌افزاید، و این در حالی است که وحدت اروپا بدون وحدت سیاسی یا حداقل یک سیاست خارجی مشترک که دفاع مشترک هم جزئی از آن باشد امکان‌پذیر نیست.

در عین حال، با وجود تمامی مشکلاتی که در سطح منطقه‌ای در مقابل وحدت اروپای غربی قرار دارد، مشکل نهائی ناشی از شرایط بین‌المللی و بطور اخص ساختار نظام بین‌المللی است. زیرا این امکان وجود دارد که مانند سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، وجود سیستمی که در آن منافع اروپا تحت الشعاع و گاه وجه‌المصالحه منافع ابرقدرتها قرار می‌گیرد سبب شود تا دول اروپا به منظور دستیابی به وحدت، گذشته‌های بیشتری از خود نشان دهند ولی تغییر خود این سیستم بین‌المللی از اراده اروپائیان خارج است و اروپا در چارچوب آن

۵- هلموت اشمیت، استراتژی بزرگ، ترجمه ه. همایون‌پور، تهران سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷، صص ۹۲-۸۱.

مجبور به تحمل محدودیت‌ها و شرایطی است که وحدت کامل را مختل می‌سازد. به همین دلیل نیز روند وحدت اروپای غربی علیرغم توفیقات حاصله هنوز به سرمنزل مقصود نرسیده است و گمان هم نمی‌رود که در آینده نزدیکی برسد.

روی دیگر سکه این است که اگر تغییری در سیستم بین‌المللی رخ دهد معلوم نیست آیا انگیزه اروپا برای وحدت همچنان به حال خود باقی خواهد ماند یا نه، زیرا همین سیستم که سد راه وحدت اروپاست انگیزه اصلی همگرایی در اروپای بعد از جنگ دوم هم بوده است. شروع جنگ سرد ضرورت تعجیل در همگرایی را به ثبوت رساند، زیرا در غیر آن صورت اروپا به آسانی در کشمکش دو ابرقدرت پایمال می‌شد. البته راه برای یک همگرایی آتلانتیک یعنی اروپای پیوسته به آمریکا و کانادا باز بود لیکن یک چنین همگرایی الزاماً تامین‌کننده منافع اروپا نبود و اروپا می‌بایست بدنبال یک اروپای اروپائی یعنی مستقل از آمریکا باشد تا بتواند منافع حال و آینده خود را تضمین کند. اگر چنین همگرایی همه‌جانبه‌ای که شامل زمینه‌های نظامی هم بشود میسر نبود حداقل اروپا سعی داشت در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی دست به اقداماتی بزند. زوال جنگ سرد و آغاز تشنج‌زدائی هم در مورد انگیزه‌های وحدت اروپا چیزی را عوض نکرد. «اروپائی‌ها می‌گویند هر وقت دو ابرقدرت با هم سر جنگ دارند ما متوحش می‌شویم زیرا کشورهای ما صحنه جدال احتمالی آنها خواهد بود، و هرگاه با هم به تفاهم می‌رسند ما نگران می‌شویم زیرا بدون اطلاع ما در مورد سرنوشت ما تصمیم می‌گیرند». لذا گرچه وحشت زمان جنگ سرد جای خود را به نگرانی دوران تشنج‌زدائی می‌دهد ولی این تغییر آنقدر قوی نیست که انگیزه وحدت را از بین ببرد، تنها ممکن است اختلافات منطقه‌ای را تشدید کند. ولی در هر صورت این انگیزه چنانکه اشاره شد با دو مانع منطقه‌ای و بین‌المللی برخورد می‌کند.

در مجموع به نظر می‌رسد فراهم آمدن همزمان دو شرط لازم برای وحدت اروپا یعنی زمینه‌های هموار منطقه‌ای و شرایط مساعد بین‌المللی که در ارتباط مستقیم با یکدیگر قرار دارند، امری نیست که به آسانی میسر گردد. تاکید ما در اینجا بیشتر بر شرایط بین‌المللی است. در واقع بی‌آنکه بخواهیم وارد مباحث نظری بشویم برآنیم تا رابطه سیستم کل را با زیر سیستم‌ها یعنی تشکلهای منطقه‌ای با توجه به مورد اروپای غربی به بحث بگذاریم؛ زیرا چنین تصور می‌شود که هرگونه همگرایی در سطح منطقه‌ای فرآیندی است که به عنوان زیرسیستم از حیطه سیستم اصلی یعنی نظام بین‌المللی خارج نیست و خود نیز به نوبه خود بر سیستم اصلی اثر می‌گذارد.

۱- رابطه سیستم و زیرسیستم در روابط بین‌الملل :

در توصیف سیستم بین‌الملل عده‌ای از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل برنماد خارجی رابطه قدرت بین قدرتهای بزرگ و بازیگران عمده و نقش اول تاکید دارند و مدلهای ارائه شده از طرف آنها نیز غالباً بر قطب‌های قدرت استوار است (۶). در تحلیل نهائی این بینش یا امکان شکل‌گیری يك زیرسیستم بالکل منتفی است و یا در صورت امکان (۷) تابعی محض از سیستم اصلی خواهد بود. در نظر دسته‌های دیگر نیز که روابط بین‌الملل به صورت سلسله‌مراتبی از بازیگران معرفی می‌شود، تشکلهای منطقه‌ای بعنوان يك فرآیند مستقل مطرح نیست بلکه مرتبه بازیگران بر اساس میزان مشارکت آنها در بازار جهانی کار به حالت تابع و متبوع مشخص میشود (۸). در همین قسمت می‌توان به آندسته از نظریه‌پردازانی که متأثر از مارکسیسم-لنینیسم جهان را به کشورهای مرکز و پیرامون تقسیم می‌کنند اشاره کرد (۹). سمیرامین در کتاب «امپریالیسم و توسعه نابرابر» (۱۰) به تشریح علل عدم توسعه و وابستگی کشورهای پیرامون نسبت به کشورهای مرکز می‌پردازد و گسیختگی و ناهماهنگی بین بخش‌های مختلف اقتصادی در کشورهای پیرامون را که همراه با استعمار دامنگیرشان شده عامل اصلی این نابرابری معرفی می‌کند.

اما در مقابل این نظریات که امکان همگرایی و ابتکار عمل مستقل منطقه‌ای را زیر سؤال می‌برد کسانی هم وجود دارند که در عین قبول

۶- برای مثال کاپلان، راجر مسترز، رزکرانس...

۷- کاپلان امکان وجود زیرسیستم در نظام دوقطبی منعطف را رد نمی‌کند.

۸- ر.ك. به نوشته‌های سینگر، گالتونگ، اشپیگل...

۹- امانوئل - کاردوزو - سمیرامین.

10- Samir Amin, L'Impérialisme et le développement inégal, Paris, Minut,

وزنه سیستم بین‌المللی و نقش تعیین‌کننده آن در مسائل بین‌المللی، قائل به تمامیت و یکپارچگی این سیستم که دربرگیرنده تمامی سطوح روابط بین‌الملل باشد نیستند. محدود دانستن سیستم روابط بین‌الملل به روابط چند بازیگر اصلی (در حال حاضر دو ابر قدرت) و نادیده گرفتن زیرسیستمها و وجوه افتراق و عدم تطابق کامل آنها با سیستم اصلی چیزی جز ساده کردن روابط پیچیده بین‌المللی نیست. اوران یونگ (۱۱) از جمله کسانی است که اکتفا به مدل‌های دوقطبی و چند قطبی را برای تشریح سیاست بین‌المللی کنونی کافی نمی‌داند بلکه معتقد است باید از یک طرف به تاثیرهای متقابل محورها ی اصلی قدرت بر یکدیگر که حوزه سیستم اصلی را تشکیل می‌دهد و از طرف دیگر به تاثیرهای متقابل بین این حوزه و حوزه‌های محدودتر در سطح منطقه توجه داشت.

بحثی نیست که سیستم کنونی روابط بین‌الملل که براساس مدل دو قطبی توصیف می‌شود (علیرغم تحولات اخیر، ساختار سیستم همچنان پابرجاست) سیستمی جهانشمول بوده و بر بسیاری از ابعاد زندگی بین‌المللی سایه می‌افکند. لکن کنش‌هایی نیز صورت می‌گیرد که الزاماً در حیطه شمول این سیستم قرار نمی‌گیرند و می‌توانند در قالب مطالعات منطقه‌ای مورد مطالعه قرار گیرند. لیکن باید به این نکته توجه داشت که میزان آزادی عمل زیرسیستمها تا حد زیادی به انسجام یا انعطاف این سیستم بستگی دارد.

آنچه مربوط به سیستم روابط بین‌الملل در عصر حاضر می‌شود این نکته حائز اهمیت است که از سال ۱۹۴۵ تاکنون روابط دوا بر قدرت متناوباً بین جنگ سرد و تشنج‌زدائی درنوسان بوده و طبیعتاً وضع زیرسیستمها در هر یک از این دو حالت نیز متفاوت بوده است.

11- Oran Young, "Political Discontinuities in the International System", *World Politics*, vol 20, 1968, pp. 369 - 392.

جنگ سردی که با مسئله آذربایجان ایران شروع شد و در سال ۱۹۴۷ با بدترین ترومن و طرح مارشال و سپس حوادث چکسلواکی و بحران برلن (۱۹۴۸-۴۹) به اوج خود رسید تمامی مسائل جهان و گرایشهای منطقه‌ای را تحت الشعاع خود قرار داد. به عبارتی محدوده آزادی عمل زیرسیستمها در این دوره از هر زمان دیگر تنگ‌تر بود. حوادث پراگ (۱۹۴۸)، سرکوبی شورش‌های برلن (۱۹۵۳) و حرکتهای آزادی خواهانه لهستان و مجارستان (۱۹۵۶) در شرق، و بی تفاوتی بلوک غرب نسبت به این حوادث و همچنین بحران سوئز (۱۹۵۶) و عکس‌العمل آمریکا در مقابل متحدان خود (فرانسه و انگلیس) نشان می‌داد که هیچگونه آزادی عملی در داخل بلوکها وجود ندارد. ولی با آغاز دوره تشنج‌زدائی که به دنبال بحران موشکی کوبا آغاز شد، راه برای همگرایی مستقل منطقه‌ای هموارتر گردید. در دهه ۱۹۶۰ خوش‌بینی در این مورد از حد واقع‌بینی فراتر می‌رفت. غالب محققین روابط بین‌الملل نسبت به مطالعات منطقه‌ای اهمیت خاصی قائل شدند. خصوصاً که در این دهه تجربه اروپای غربی در قالب بازار مشترک نیز بسیار موفقیت‌آمیز بود. از جمله کانتوری و اشپیگل قائل به پنج زیرسیستم در روابط بین‌الملل کنونی بودند: اروپای غربی و شرقی، امریکای جنوبی، خاورمیانه و آسیای جنوب‌شرقی (۱۲). آنها در کتاب خود به تشریح حالات مختلف زیرسیستمها و رابطه آنها با سیستم اصلی اشاره کرده‌اند که از حوصله این مقاله خارج است، اما به زودی مشخص شد که نباید بیش از حد خوش‌بین بود، زیرا ابرقدرتها قصد ندارند دست حوزه‌های فرعی یعنی زیرسیستمها را تا بدان حد بازگذارند که کنترل آینده جهان از دست آنها خارج شود. همگرایی در بسیاری از مناطق که گمان میرفت موانع را پشت سر گذاشته از جمله در اروپا با مشکلات اساسی و عمده‌ای روبرو گردید. دهه ۱۹۷۰ دهه توافق‌های دوا بر قدرت بود. سالت ۱ و توافقیهای

سال ۱۹۷۳ نشان می‌داد که اشتراك منافع دوا بر قدرت به مراتب از وجوه افتراقشان فراتر می‌رود. در همین دوره کشورهای عضو جنبش عدم تعهد که به این نکته پی برده بودند که عقب‌ماندگی آنها قبل از آنکه جنبه داخلی داشته باشد مربوط به ساختار بین‌المللی است، عملاً از ایجاد هرگونه تغییری در این سیستم بازماندند و تلاش آنها در جهت ایجاد يك نظام نوین اقتصادی به جایی نرسید و عنوان کردن محور شمال و جنوب به جای محور شرق و غرب نیز هیچگاه به تغییرات مهمی در سیستم بین‌المللی نینجامید (۱۳).

جنگ سرد جدید یا به قول برژنف «جنگ تروتاز» (۱۴) که با ورود قوای شوروی به افغانستان و دستور کارتر مبنی بر ساخت موشکهای استراتژیک MX شروع شد نشان داد که هنوز بروز تشنج در روابط شرق و غرب بر کل روابط بین‌الملل سنگینی کرده و قادر است روند تحولات منطقه‌ای را مختل یا دچار دگرگونی سازد.

مسئله موشکهای اروپائی و جنگ ستارگان نشان داد که تا چه حد تحولات اروپا تحت الشعاع روابط شرق و غرب قرار می‌گیرد. تصمیمات دوا بر قدرت بدون توجه به منافع و مسائل اروپا کشورهای اروپائی را در حالت تدافعی و حتی انفعالی قرار می‌دهد که چاره‌ای جز تطابق خود با اوضاع جدید ندارند. ذکر این نکته نیز بی‌جا نیست که جنگ سرد جدید با جنگ سرد دهه ۴۰ و ۵۰ این تفاوت را داشت که فرصت برای کشورهای جهان سوم مناسب‌تر بوده و انقلاباتی چون انقلاب اسلامی ایران و انقلاب نیکاراگوئه امکان تحقق یافتند.

13- Voir P. Braillard: M.R. Djalili, *Les Relations Internationales*, Paris, PUF, 1988, p. 87.

14- La Guerre Freche. Voir, Gisèle Charzat, *La Guerre Nouvelle*, Paris, Stock, 1988.

دوره تشنج‌زدائی جدید هم که با ورود گرباچف به صحنه قدرت همراه بود باز این نظر را بیش از پیش تایید نمود که هنوز حوادث جهان تا حد زیاد تابعی از روابط شرق و غرب است و برخلاف آنچه تصور می‌رفت نه تنها جهان بسوی یک قطبی یا چند قطبی پیش نمی‌رود بلکه توافقی‌های این دوره که طی نشست‌های سران دوا بر قدرت از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۹ صورت گرفت نشانگر این است که طرفین قصد دارند برای حفظ قدرت و نقش اول خود در جهان، بیش از پیش به حل مسالمت‌آمیز اختلافات فی‌مابین همت گمارند و توان خود را به جای صرف در زمینه‌های نظامی در جهت افزایش قدرت اقتصادی و کنترل بیشتر و مناسب‌تر جهان بکار گیرند. یکی از دلایل عمده تبدیل جنگ سرد به دتانت (تشنج‌زدائی) جدید، بعد از مسائل نظامی، نگرانی از تنش‌هایی بود که امکان داشت باعث کاهش قدرت کنترل دوا بر قدرت شود. «به دنبال این توافقی‌ها بود که با تحمیل قطع‌نامه ۵۹۸ سازمان ملل که در ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ به اتفاق آراء به تصویب رسیده بود آتش‌بس بین ایران و عراق برقرار گردید (به دنبال حمله به هواپیمای مسافربری ایران در خلیج فارس) و با توافقی‌های ژنو ۱۴ آوریل ۱۹۸۸ خروج نیروهای شوروی از افغانستان از ۱۵ فوریه ۱۹۸۹ آغاز شد و بر اساس توافقی‌های نیویورک در ۱۲ دسامبر ۱۹۸۸ در مورد افریقای مرکزی، خروج نیروهای کوبائی از آنگولا و نیروهای افریقای جنوبی از نامبیا و مقدمات استقلال این سرزمین در سال ۱۹۹۰ شروع شد» (۱۵). در حالیکه گمان می‌رفت حوادث فوق کم‌کم از کنترل دوا بر قدرت خارج شده و برعکس قدرتهای محلی و منطقه‌ای نقش بیشتری پیدا خواهند کرد. لذا در کوتاه مدت نه تنها نباید بیش از حد به آینده تحول روابط بین‌الملل از نظر چند قطبی شدن خوش بین بود بلکه باید به دقت اقدامات و نقشه‌های ابر قدرتها را در جهت حفظ قدرت خود مورد توجه قرار داد. حوادثی از قبیل آنچه در رومانی اتفاق

15- Daniel Colard, "Sur la 'Nouvelle Detente' continuité et Dicontinuité" *Défense Nationale*, Juin 1989, p. 97.

افتاد (نحوه سقوط چائوشسکو) یا مداخله امریکا در پاناما و شکست ساندنیستها در انتخابات عمومی نیکاراگوئه میتواند نشانه‌هایی از توافق-های جدید بر سر تقسیم مناطق نفوذ باشد. پاره‌ای از آزادیها یا تحولات منطقه‌ای در واقع در حکم تفویض مختارانه اختیارات حکومت مرکزی به ایالات و ولایات است ولی هرگز نه تنها در حکم ضعف حکومت مرکزی نیست بلکه نشانه ثبات و اطمینان آن هم هست. در این صورت آینده کشور-های جهان سوم از نظر آزادی عمل چندان روشن نخواهد بود و محتملا فرصت طلائی اتخاذ سیاستهای مستقل نه شرقی و نه غربی جای خود را به سیاستهای هم‌شرقی و هم‌غربی خواهد داد.

۲- مورد اروپای غربی :

الف - از اروپای آتلانتیک تا نیمه‌راه اروپای اروپائی :

همگرایی در اروپای غربی با کوشش در جهت جبران ضعف نظامی در اوج جنگ سرد آغاز گردید. زیرا اروپای خسته بعد از جنگ نیروئی نداشت که بتواند در مقابل بیش از چهار میلیون سرباز آماده به جنگ شوروی مقاومت کند. در سال ۱۹۴۷ پیمان فرانسه و انگلستان موسوم به پیمان دانکرک (۱۶) برای مقابله با خطر آلمان به مدت پنجاه سال منعقد شده بود ولی دخالت شوروی در چکسلواکی اروپا را متوجه خطر شوروی و برتری تسلیحاتی این کشور نمود. عکس‌العمل اروپا پیمان بروکسل (۱۹۴۸) با شرکت اعضای پیمان دانکرک و کشورهای بنلوکس بود. در همین سال سنای امریکا به قطعنامه واندنبرگ-کنالی (۱۷) رأی داد و براساس آن دولت امریکا امکان می‌یافت در خارج از مرزهای امریکا تعهدات نظامی و سیاسی بپذیرد و بدین سان دست امریکا برای

16- Dunkerque.

17- Vendenberg - Connaly.

انعقاد قرارداد نظامی باز می‌شد (۱۸). محاصره برلن که از ۲۰ ژوئن ۱۹۴۸ شروع شد و به مدت ۳۳۳ روز هم ادامه یافت و همچنین اولین انفجار اتمی شوروی سبب شد تا اروپا در قالب پیمان آتلانتیک شمالی (معاهده واشنگتن ۴ آوریل ۱۹۴۹) خود را زیر چتر حمایت اتمی آمریکا قرار دهد و رهبری آمریکا را بپذیرد. لکن چتر اتمی آمریکا همیشه برای اروپا چتری نامطمئن بوده است. زیرا آمریکا توانست با استفاده از بحرانهای نظیر جنگ کره و از طریق تاسیس سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، ناتو (۱۹۵۱)، فرماندهی خود را در جهان غرب تثبیت نماید ولی در همانحال هیچ تضمینی وجود نداشت که آمریکا برای حفظ منافع حیاتی اروپا تن به جنگی دهد که احتمالاً منافع اساسی آنکشور را به مخاطره اندازد. خصوصاً از زمان پرتاب اولین موشک شوروی «اسپوت-نیک» (۱۹) (۱۹۵۷) و قرار گرفتن آمریکا در تیررس سلاحهای اتمی شوروی، زمزمه تجدیدنظر در دکترین نظامی حاکم بر ناتو آغاز شد و برتردید اروپائیان نسبت به حمایت آمریکا افزوده شد. و بالاخره نیز پس از خاتمه بحران کوبا در سال ۱۹۶۳ با طرح «دکترین مک نامارا» مبتنی بر تلافی انعطاف پذیر (۲۰) بجای تلافی وسیع (۲۱) یعنی پاسخ حمله با سلاحهای کلاسیک بوسیله سلاحهای کلاسیک و پاسخ حمله اتمی با سلاحهای اتمی، بجابودن نگرانی اروپائیان را ثابت کرد. اساس اختلاف دو گل و آمریکا نیز بر سر همین مسئله بود که نهایتاً منجر به خروج نیروهای فرانسه از ناتو گردید (۱۹۶۶) (۲۲).

طبیعتاً تنها راهی که می‌توانست اروپا را از تردید و از ضعف برهاند

18- Claud Delmas, *Armement Nucléaire et Guerre Froide*, Paris, Flammarion, 1971, pp. 64 - 69.

19- Sputnik.

20- Riposte Gradué.

21- Riposte Massive.

22- Jacques Huntzinger, *Introduction, aux Relations Internationales*, Paris, Seuil, 1987, pp. 335 - 338.

تحقق وحدت سیاسی و اقتصادی بود تا روزی در لوای وحدت همه‌جانبه و تشکیل يك نیروی نظامی اروپائی، جایگاه واقعی خود را به دست آورد. ولی این نیز تلاشی ناموفق بود:

اولین اقدام اروپا در جهت وحدت سیاسی کنگره لاهه بود که در سال ۱۹۴۸ با شرکت بیش از هزار نفر از نمایندگان مجامع ملی، مذهبی، احزاب و پارلمانهای نوزده کشور اروپائی تشکیل شد تا راههای رسیدن به وحدت را مورد مطالعه قرار دهد. اما به زودی دوطرز تفکر مخالف، شرکت کنندگان را به دو قسمت تقسیم کرد. در يك طرف آن‌عه که طرفدار وحدت اروپا به شیوه فدرالیسم و ایجاد سازمانهای فوق ملی بودند (فرانسه و بلژیک) و در طرف دیگر کسانی که همکاری ساده بین دولت‌ها به سبک قرن نوزدهم را توصیه می‌کردند (انگلستان). شورای اروپا (۲۳) مولود ضعیفی بود که از تلفیق دو نظریه فوق در سال ۱۹۴۹ بوجود آمد. دامنه صلاحیت شورای اروپا از نظر افقی بسیار وسیع ولی از نظر عمقی فاقد اقتدار لازم بود، زیرا از حد توصیه فراتر نمی‌رفت. چون اولین اقدام با شکست روبرو گردید پیشگامان وحدت اروپا مثل مونه و شومان به شیوه‌های فنکسیونل و راههای عملی متوسل شدند تا حساسیتی در مورد حاکمیت ملی برانگیخته نشود. فنکسیونالیست‌ها معتقد بودند زمینه‌های همگرایی را باید فعالیتهای اقتصادی قرارداد، زیرا بدنبال همکاریهای اقتصادی توافقیهای سیاسی نیز صورت خواهد گرفت. ولی بعداً کسانی چون ارنست‌هااس (۲۵) به این نتیجه رسیدند که این پی‌آمد بطور خودبخود بوجود نمی‌آید و باید مستقلاً اقداماتی در جهت توافقیهای سیاسی هم صورت گیرد.

23- Conseil de l'Europe.

Ernest Haas, David Mitrany, P. Schmitter ...

۲۴- ر. ک. به نوشته‌های :

25- Ernst Haas, "A study of Regional Integration" *International Organization*, vol XXIV, 1970, pp. 607 - 646.

اعلامیه شومان در سال ۱۹۵۰ با تاکید تهرکز فعالیتها همگرایی بریک زمینه خاص و محدود، پیشنهاد کرد شش کشور مهم اروپا در زمینه ذغال و فولاد به فعالیت مشترک پردازند. موفقیت جامعه ذغال و فولاد که از سال ۱۹۵۲ فعالیت خود را شروع کرد و شکست مجدد اقدامات بعدی در جهت وحدت سیاسی اروپا (در قالب جامعه دفاع اروپا که با مخالفت فرانسه در سال ۱۹۵۴ روبرو شد) سبب شد تا اندیشه وحدت اروپا حول مسائل اقتصادی متمرکز شود. تلاشهایی که از سال ۱۹۵۵ آغاگردید در سال ۱۹۵۷ به عقد قرارداد رم انجامید که براساس آن بازار مشترک اروپا (جامعه اقتصادی اروپا) و سازمان همکاریهای اتمی اروپا یا اوراتم بوجود آمد. از این زمان عکس العملهای خارجی در مقابل روند همگرایی در اروپا چهره بارزتری بخود می گیرد.

اوراتم از همان آغاز به علت اقدامات امریکا از جمله عرضه اورانیم غنی شده ارزان به صورت نامه باطله ای درآمد که علیرغم ادامه حیات حقوقی آن تا روزگار ما، کسی از آن نامی به میان نمی آورد. ولی بازار مشترک در آغاز با مخالفت جدی امریکا روبرو نشد، زیرا امریکا گمان می کرد احیاء نسبی اقتصاد اروپا برای مقاومت در مقابل کمونیسم ضروری است. لکن موفقیتهای بازار از آغاز دهه ۱۹۶۰ سبب بروز اولین عکس-العملهای امریکا که رقیب نیرومندی را در مقابل خود می دید، شد. عکس العمل شوروی طبیعتاً از اهمیت کمتری برخوردار بود، زیرا اولاً دست شوروی برای اعمال فشار در داخل اردوگاه رقیب تا حد زیادی بسته بود و ثانیاً حملات آن جنبه لفظی داشت و از حد تحلیلهای ایدئولوژیک همیشگی مثل «اقدامات جهان سرمایه داری برای بهانزوا کشاندن اردوگاه سوسیالیسم» فراتر نمی رفت. شوروی به زودی پی به واقعیت اقتصادی بازار مشترک برد و در صدد برقراری رابطه با آن برآمد که به علت برخورد سرد اروپای غربی تا سال ۱۹۸۸ به نتیجه ملموسی نرسید و از این سالها دیگر امریکا و شوروی متفقاً در مقابل بازار بزرگ اروپای ۹۳ دست به کارشکنی زدند که در سطور آتی به آن اشاره می شود.

اما دست آمریکا از آغاز در ایجاد تضییقات نسبت به اروپای غربی بازتر بود و همین معارضة مناقشات جامعه آتلانتیک را دوچندان کرد (در قالب ناتو و در قالب رقابتهای اقتصادی). در واقع نقش مواضع آمریکا در قبال اروپا از آنجهت مهم است که بقول ویلی برانت «بر اساس یک توافق ضمنی دوا بر قدرت مناطق نفوذ یکدیگر را محترم می‌شمرند» (۲۶).

همانطور که اشاره شد عکس‌العمل آمریکا از زمانی آغاز شد که بازار مشترک به سرعت برنامه‌های مقدماتی مندرج در قرارداد رم را یکی پس از دیگری جامه تحقق پوشید و از سال ۱۹۶۶ به بعد به موفقیت‌هایی در مشکل‌ترین زمینه‌های مشترک یعنی کشاورزی نیز دست‌یافت و راه بر صادرات محصولات کشاورزی آمریکا به مقصد اروپا تنگ‌تر گردید. تعارض آمریکا و اروپا در زمینه‌های اقتصادی از زمینه‌های نظامی هم فراتر رفت. در ژوئیه ۱۹۷۱ نیکسون رئیس‌جمهور آمریکا اعلام کرد: «... وقتی ما به مسائل اقتصادی و نیروهای بالقوه اقتصادی می‌اندیشیم باید اذعان کنیم که پنج مرکز قدرتمند در جهان وجود دارد: اروپای غربی و ژاپن دو مرکزی هستند که در بطن جهان آزاد شکل گرفتند و به صورت رقابای واقعی آمریکا درآمدند، اینکه آنها جزو متحدان ما هستند قبول، ولی در رقابتهای اقتصادی جهان هم برای ما رقبائی سرسخت هستند...» (۲۷). بدینسان در آغاز دهه ۱۹۷۰ رقابت آمریکا و اروپا امری محرز بود و مسلماً اقدامات بازدارنده آمریکا را به دنبال داشت. اگر فشارهای آمریکا و پاره‌ای مشکلات دیگر سد راه اروپا نشده بود احتمال داشت اروپا در دهه ۱۹۷۰ به اهدافی دست می‌یافت که اینک امیدوار است در سال ۱۹۹۳ بدانها دست‌یابد.

دهه ۱۹۷۰ دهه توافقی‌های دوا بر قدرت و افزایش نقش آنها در مسائل بین‌المللی و برعکس کاهش نقش اروپا بود. در سال ۱۹۷۱ دوا بر قدرت

26- Willy Brandt, *De la Guerre Froide à la Détente: 1960 - 1975*, Paris, Gallimard, 1987, p. 96 (Hamburg, 1976).

27- J. Huntzinger, *OP*, Cit, p. 333.

قرارداد سالت ۱ را مضاء کردند و مساوات یکدیگر در امور تسلیحاتی و بین‌المللی را پذیرفتند. در همین سال امریکا پایان سیستم پولی برتن‌وودز (۲۸) را اعلام داشت و رابطه بین طلا و دلار را قطع نمود و جهان را با يك بحران پولی روبرو ساخت که عواقب آن بیش از همه گریبانگیر اروپا شد. این بحران و بحران نفتی ۱۹۷۳، اروپای غربی را که امیدوار بود در دهه ۱۹۷۰ به وحدت پولی و سیاست مشترک اقتصادی دست یابد درگیر مشکلات اقتصادی زیانباری نمود، در حالیکه دوا بر قدرت بالنسبه از این وضعیت سود بردند، زیرا کشورهای تولیدکننده نفت حکم تلمبه‌ای پیدا کردند که دلارهای نفتی را از اروپا زهکشی کرده و به امریکا و بعضاً به شوروی روانه می‌کردند. امریکا توانست قسمتی از کسری بودجه خود را جبران کند. در همین سال با توافقی که بدنبال سالت ۱ بین امریکا و شوروی به عمل آمد به چنان توافقی در امور بین‌المللی دست یافتند که میشل ژوبر (۲۹) به حق عنوان «حاکمیت مشترک» (۳۰) را در مورد اعمال نفوذ امریکا و شوروی بکار برد.

علاوه بر این موارد، انگلستان که تا این زمان نتوانسته بود بر اثر مخالفت دوگل (۳۱) که آنرا «ستون پنجم» (۳۲) امریکا در اروپا می‌خواند وارد بازار مشترک شود، بدنبال توافق ژانویه ۱۹۷۲ بروکسل بین انگلستان و شش کشور عضو بازار به این بازار راه یافت و با سیاستهای ناهمگن خود بر مشکلات بازار افزود (۱۸). کوشش بازار در دهه ۱۹۷۰

28- Breton Woods.

29- Michel Jobert.

30- Condominium.

۳۱- برای اطلاع بیشتر از مخالفت دوگل با انگلستان ر.ک. به استراتژی بزرگ، نوشته

هلموت اسمیت، ترجمه همایون پور، انتشارات و موزش انقلاب اسلامی ۱۳۶۷ ص ۹۶-۹۵.

32- Cheval de Troie.

صرف حفظ مواضع بدست آمده می‌شد. زیرا فشارهای اقتصادی، بعضی از اعضا مثل ایتالیا و دانمارک (که همراه انگلستان خواهان تجدیدنظر را به اتخاذ سیاستهای ارشادی سوق داد و انگلستان خواهان تجدیدنظر در قرارداد ۱۹۷۲ شد. بدینسان از سال ۱۹۷۴ به بعد نه تنها بازار مجبور به ترك برنامه‌ها و اهداف خود خصوصاً در زمینه وحدت اقتصادی و پولی شد بلکه در حفظ وحدت نظر اعضا نیز با مشکلاتی روبرو گردید. کشورهای اروپائی علاوه بر فرار سرمایه‌ها و کاهش سهم اروپا در تجارت جهانی می‌بایست با مشکلات اجتماعی مثل بیکاری نیز مقابله کنند (۱۶) میلیون بیکار در کشورهای عضو جامعه اقتصادی اروپا) و این مشکلات تا سال ۱۹۸۵ سد راه وحدت اروپا بود (۳۳). در همین حال از نظر سیاسی نیز اروپا نمی‌توانست در مسائل جهانی نقش مورد انتظار خود را ایفا کند. در دوره دتانت گذشته (۱۹۶۳-۷۹) «چندجانبه بودن مذاکرات شرق و غرب و حضور امریکا و کانادا و شوروی در تمامی این مذاکرات از جمله اعلامیه هلسینکی نشان می‌داد که هیچ مسئله‌ای بدون توافق امریکا و شوروی قابل حل نمی‌باشد و مسائل اروپا نیز بدون این توافقها حل‌شدنی نیست» (۳۴). در واقع دوا بر قدرت آنچنان سرنوشت اروپا را به مسائل جهانی گره می‌زدند که هیچگونه حرکت مستقلی از جانب این منطقه میسر نباشد. مشکلات دهه ۱۹۷۰، اروپا را به این نکته واقف نمود که بدون داشتن يك سیاست خارجی مشترك و به عبارتی بدون اقدام در جهت وحدت سیاسی نمی‌توان بر مشکلات اقتصادی فائق آمد و نهایتاً به وحدت اقتصادی دست یافت. در واقع مشکلات دهه ۱۹۷۰ محدودیت طرحهای شومان و عدم امکان رسیدن به وحدت کامل از طریق همکاریهای صرفاً

33- Voir, Bourrinet Torrelli, *Les Relations Extérieures de la C.E.E*, Paris, PUF, 1989, pp. 103 - 104.

34- Voir, J. Vernant, "Reflexion sur la Détente", *Politique Etrangère*, No. 4 - 5, 1974.

اقتصادی را نشان می‌داد. مشاهده همین حالات بود که ارنست هاس (۳۵) را به تجدیدنظر در نظریه خود واداشت. لکن جنگ سرد جدید (۸۵ - ۱۹۷۹) از یک طرف و بقایای مشکلات اقتصادی دهه ۱۹۷۰ از طرف دیگر مجال باقی نمی‌گذاشت تا اروپا تجربیات حاصله را بکار ببندد. از طرف دیگر پیش‌آمدهای دوره جنگ سرد جدید مثل استقرار موشک‌های اروپائی، جنگ ستارگان و غیره و سپس توافقی‌های امریکا و شوروی در دوره دتانت جدید، لزوم یک استراتژی همه‌جانبه سیاسی، اقتصادی و نظامی را برای اروپا مسجل می‌ساخت. ولی اینکه اروپا تا چه حد قادر است با وجود دو ابر قدرت و ساختار کنونی سیستم روابط بین‌الملل به اهداف خود دست یابد سئوالی است که پاسخ آن موکول به آینده است.

ب - بسوی اروپای اروپائی: استراتژی همه‌جانبه

استقرار موشک‌های امریکائی پرشینگ ۲ در اروپای غربی و موشک‌های روسی اس.اس. ۲۰ در اروپای شرقی آسیب‌پذیری اروپا را افزایش می‌داد، زیرا گمان می‌رفت صحنه نبرد احتمالی جایی جز اروپا نباشد. اروپائیان حق داشتند از خود بپرسند امریکا که از صحنه نبرد دور می‌ماند تا چه حد نسبت به اروپا احساس مسئولیت خواهد کرد؟ پاسخ به این سئوال در واقع با طرح ابتکار دفاع استراتژیک یا جنگ ستارگان روشن بود: امریکا فقط ب فکر تامین امنیت خویش است. گاسپرواینبرگر وزیر دفاع امریکا در سال ۱۹۸۴ اعلام کرد: نیروهای امریکا برای حفظ منافع امریکا به حضور خود در اروپا ادامه می‌دهند و نه از جهت خیرات و مبرات برای متحدان» (۳۶).

مسلم بود که اگر امریکا به دنبال منافع خویش باشد دیر یا زود با شوروی به توافق خواهد رسید. خصوصاً که در دهه ۱۹۸۰ حوادث چندی چون جنگ ایران و عراق، مسائل افریقای مرکزی، مبارز طلبی اقتصادی

35- See, E. Haas, Op. Cit.

36- G. Charzat, Op, Cit, p. 54.

ژاپن و اروپا حکایت از کاهش نفوذ و کنترل دو ابرقدرت می‌کرد و این در حالی بود که هم آمریکا و هم شوروی با مسائل عظیم اقتصادی دست به گریبان بودند. کتاب پرفروش پل‌کندی تحت‌عنوان «ظهور و سقوط قدرتهای بزرگ» (۳۷) پرده از واقعیتی برمی‌داشت که اغلب از آن غافل بودند. از یک طرف ضعف درونی که دیگر اجازه اسراف در بودجه‌های نظامی را به دو ابرقدرت نمی‌داد و از طرف دیگر رویدادها و تحولات بین‌المللی که کم‌کم میرفت تا اوضاع را از کنترل آن دو خارج سازد، زمینه توافقیهای جدیدی را فراهم ساخت. اروپای غربی که از یک طرف تا حدی بر مشکلات اقتصادی فائق آمده بود و از طرف دیگر جو را در دوره تشنج‌زدائی جدید (از ۱۹۸۵ به بعد) برای از سرگیری برنامه‌ها و رسیدن به اهداف اصلی وحدت اروپا مساعد می‌دید در سال ۱۹۸۶ با صدور اعلامیه واحده (۳۸) هدف خود را مبنی بر ایجاد بازار بزرگ اروپای متحد سال ۱۹۹۳ اعلام داشت. هدفی که از دهه ۱۹۷۰ تا این زمان به تعویق افتاده بود.

ولی هنوز اروپا با مشکلات زیادی روبروست که اولین آنها مسئله دفاع مشترک است. اینکه چه رابطه‌ای باید بین وحدت سیاسی و وحدت نظامی برقرار نمود از آغاز همگرایی در اروپا مطرح بوده است. عده‌ای عقیده دارند که مسئله دفاع می‌بایست پس از تشکیل جامعه ذغال و فولاد در دهه ۱۹۵۰، دومین ستون جامعه اروپا را تشکیل دهد. عده‌ای دیگر مثل دوگل و جانشینان او معتقد بودند مسئله دفاع اروپا قبل از وحدت سیاسی قابل حل نیست (۳۹). علاوه بر این اختلاف‌نظرها، هنوز اروپا در

37- Paul Kennedy, *The Rise and Fall of the Great Power*, New York, Radon House, 1987.

38- L'Act Unique.

39- J. Vernant, "Question à propos de la Défense de l'Europe, Défense Nationale, Avril 1970, in, *Les Relations Internationales à l'age nucléaire*, Paris, La Découverte, 1987, p. 177.

زمینه‌های دفاعی به آمریکا وابسته است و اگر بخواهد خود ابتکار عمل دفاع را به دست بگیرد باز با مشکلات عمده‌ای روبرو خواهد بود. در درجه اول چنانکه رژی دبره در کتاب بسیار جالب و جامع خود تحت عنوان «استراتژی همه‌جانبه» (۴۰) یادآور می‌شود، مشکل مشکل فرهنگی است، زیرا جامعه دفاع عملیاتی بدون جامعه ارزشهای مشترک معنوی مفهومی نخواهد داشت. آیا جوان فرانسوی حاضر است برای دفاع از منافع آلمان بجنگد؟ و دیگر اینکه چگونه می‌توان به یک استراتژی مشترک که لازمه آن هماهنگی بین قدرتهای اتمی است دست یافت؟ ژاک ورنان متخصص فرانسوی در روابط بین‌الملل و امور استراتژیک از قول یک سیاستمدار انگلیسی نقل می‌کند: «یک قدرت اتمی صرفاً فرانسوی - انگلیسی برای آلمان قابل قبول نیست و اگر بخواهیم آلمان را هم به نیروی اتمی اروپا ملحق کنیم دیگر برای هیچکس قابل قبول نخواهد بود.» (۴۱)

موانع بین‌المللی در راه اروپای ۱۹۹۳ از موانع و مشکلات داخلی کمتر نیست. هیچیک از دوا بر قدرت تمایلی به چنین اروپای قدرتمندی ندارند. «هنوز نمی‌توان از موضع آمریکا پیش‌بینی دقیقی به عمل آورد. مسلماً آمریکا تلاشی در جهت توقف روند وحدت در اروپا به عمل خواهد آورد، و در این راه احتمالاً از اختلافات داخلی استفاده خواهد کرد. در این صورت اتحاد آلمان و فرانسه بیش از پیش ضروری است و گرنه وضع اروپای ۱۹۹۳ با آنچه اعضای آن پیش‌بینی می‌کنند، بسیار متفاوت خواهد بود.» (۴۲) پیش‌بینی دیگر این است که «جوا بامریکا به خطر ناشی از ایجاد «دژ اروپا» می‌تواند بصورت تشکیل یک بازار مشترک مرکب از آمریکا و کانادا و احتمالاً مکزیک و حتی با خوش‌بینی بیشتر با مشارکت کشورهای آمریکای مرکزی نمایان شود. به عبارت دیگر آمریکا در نیای

40- Régis Debray, *Tous Azimut*, Paris, Odile Jacob, 1989, p. 131.

41- J. Vernant, *Op, Cit*, p. 178.

42- T. Hentchet M. Sadria, "l'Europe Menacée par question allemande" *Le Monde Diplomatique*, Oct. 1989, p. 3.

جدیدی که از پنج قطب اقتصادی تشکیل شده به‌بازی خاص خود خواهد پرداخت. این امکان هم وجود دارد که سعی کند نوعی همگرایی بین خود و اروپا و ژاپن بوجود آورد...» (۴۳)

ولی بنظر می‌رسد از میان تمام این راه‌حلهای، برای امریکا توافق با شوروی آسانتر از مشاهده ظهور يك غول اقتصادی در اروپا باشد که از هم‌اکنون گوی سبقت را در تسخیر بازارهای جهانی از امریکا ربوده است. «سهم صادرات بازار مشترك اروپا در سال ۱۹۸۵ به ۳۳/۳ درصد و سهم امریکا به ۱۵/۴ درصد می‌رسد ولی در سال ۱۹۸۶ سهم اروپا ۳۷/۱ درصد افزایش یافت در حالیکه سهم امریکا حدود ۱۳/۹ درصد کاهش یافت.» (۴۴) و اما عکس‌العمل شوروی در مقابل اروپای ۹۳ با تحولاتی همراه شد که بسیاری از محاسبات و معادلات را دستخوش تغییر قرارداد. در آغاز گرباچف با طرح «خانه مشترك اروپائی» بر آن بود تا با يك تیر دو نشان را هدف گیرد. یکی اینکه تهدیدی را که تاکنون باعث شده بود تا اروپای غربی به دامان امریکا سوق داده شود کاهش دهد و با این کار اروپا را از امریکا جدا سازد، به عبارتی باعث از هم پاشیدگی ناتو شود. دیگر اینکه از تشکیل «دژ اروپای غربی» جلوگیری کند و مسائل اروپای شرقی را با اروپای غربی گره زند. فنلاندی‌زاسیون اروپا نقشه‌ای بود که از آغاز شوروی آنرا دنبال می‌کرد. مولوتف هم در سال ۱۹۵۴ به‌نحو دیگری آنرا عنوان کرده بود ولی این پیشنهاد در آن زمان زمینه مساعدی پیدا نکرد. برگ برنده‌ای که اینک شوروی می‌توانست بکاربرد وحدت دو آلمان بود. وحدت دو آلمان سبب بهم خوردن توازن قوای اقتصادی در بازار مشترك می‌شد. علاوه بر آن آلمان قدرتمند، دیگر احتیاجی به همگامی با کشورهای مثل فرانسه و انگلستان ندارد، بلکه خود می‌تواند در کنار شوروی محور جدیدی از تلفیق قدرتهای اقتصادی و نظامی بوجود آورد.

43- Jacqueline Grapin, "George Bush et l'Europe" *Politique Etrangère*, No. 1 (1989), p. 43.

44- *Les Relations Extérieures de la CEE*, Op, Cit, p. 100.

در آن صورت آینده اروپای متحد تا حد زیادی به‌مشی انگلستان و فرانسه بستگی خواهد داشت. آیا آنها قبول خواهند کرد که اروپای متحدی زیر-نفوذ آلمان داشته باشند یا از ترس آلمان راه دیگر درپیش خواهند گرفت و مثلاً به طرف امریکا متمایل خواهند شد؟ گرایش به امریکا برای انگلستان آسانتر است ولی فرانسه مجبور است اروپائی باقی بماند و احتمالاً سعی خواهد کرد قدرتهای کوچکتر اروپا مثل اسپانیا و پرتغال را به دور خود جمع کرده و به مقابله با قدرت آلمان بپردازد.

در هر صورت سعی شوروی این است که به هر قیمتی از تشکیل اروپای ۹۳ که با ۳۳۲ میلیون مصرف کننده از تحرك خاصی برخوردار خواهد بود جلوگیری کند (۴۵). به نظر می‌رسد یکی از انگیزه‌های تحولات اخیر در اروپای شرقی دادن پاسخی به روند وحدت در اروپای غربی باشد. دو ابر قدرت باید طرحتی نو در اندازند تا بتوانند در آستانه قرن بیست و یکم همچنان ابر قدرت باقی بمانند.

نتیجه

از اول ژوئیه امسال (۹۹۰) حرکت آزاد سرمایه و برداشتن مرزها بین هشت کشور از دوازده کشور عضو بازار مشترك شروع می‌شود و این در حالی است که تحولات اروپای شرقی امکان برنامه‌ریزی دقیق را برای کل اروپا دشوار می‌سازد.

اگر تلاش اروپای غربی را عملی منطقه‌ای تلقی کنیم که از استقلال نسبی برخوردار بوده است، تحولات اروپای شرقی و توافقهای دوا بر قدرت در امور تسلیحاتی و در مورد تنش‌های محلی را باید عکس العمل سیستم روابط بین‌المللی در مقابل کنش‌های زیر سیستم تلقی کرد. بدین لحاظ گرچه تحولاتی که در دو قسمت اروپا صورت می‌گیرد از نظر منطقه‌ای ریشه‌ها و انگیزه‌های جداگانه‌ای دارند ولی همه آنها از يك تحول کلی

حکایت می‌کنند و آن اینکه سیستم روابط بین‌الملل دستخوش تغییرات الزامی است :

چنانکه ملاحظه کردیم در طول سالهای بعد از جنگ جهانی دوم شاخص روابط بین‌الملل محور مسکو و واشنگتن بوده است و بسیاری از تحولات مهم بین‌المللی نیز به‌رای و توافق آن دو وابسته بود. اینک نیز گمان نمی‌رود که دوا بر قدرت قصد ترك صحنه را داشته باشند، و این تحولات نیز مسلماً بدون رای موافق آنها آغاز نشده است. گاه توافقیهای ضمنی به مراتب گویاتر از توافقیهای صریح‌اند.

اروپای شرقی دیگر يك عامل قدرت برای شوروی محسوب نمی‌شد بلکه بار سنگینی بود که مقداری از توان این ابر قدرت را می‌گرفت معضلات اقتصادی این کشورها برای ابر قدرتی که خود با مشکلات فراوان دست‌به‌گریبان است گرفتاری مضاعفی ایجاد می‌کند. اروپای غربی هم برای امریکا متحد سرکش و رقیب نیرومندی است که در صورت تحقق بازار بزرگ ۹۳ فقط رقابتهای آن نصیب امریکا خواهد شد. در صورتی که منافع دوا بر قدرت در يك اروپای متحد ولی نیمبند که مشکلات و مسائل خاص خود را دارد بهتر حفظ می‌شود. هر جامعه‌ای که از تنوع و گسترش بیشتری برخوردار باشد به همان میزان نیز از انسجام آن کاسته می‌شود. لذا بهتر است جامعه اروپا به اروپای شرقی هم گسترش یابد تا از انسجام آن کاسته شود، و به همین دلیل نیز بهتر است که شوروی خود را از پاره‌ای جوامع که ناهمگونی خود را در طول چندین سال حفظ کرده‌اند گریبان رها کند تا از انسجام بیشتری برخوردار شود. آیا ترکیه امروز پر مشکل‌تر است یا امپراطوری عثمانی؟

علاوه بر این دلیلی ندارد که دو ابر قدرت به این دل خوش کنند که توان نظامی آنها از برتری چشمگیری نسبت به سایر قدرتها برخوردار است ولی برعکس به همین دلیل که مقدار عظیمی از بودجه خود را صرف مسائل نظامی می‌کنند با مشکلات عظیم اقتصادی روبرو باشند. آنچه عقل حکم می‌کند و دوا بر قدرت نیز به آن عمل می‌کنند این است که در عین

حفظ برتری نظامی خود به گونه‌ای عمل کنند که حوزه‌های دیگر از نظر اقتصادی بر آنها پیشی نگیرند. در واقع توافقیهای نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ بین شوروی و امریکارا باید عکس‌العمل سیستم در مقابل زیرسیستمها دانست. وزرای خارجه امریکا و شوروی اعلام کردند که نشست سران این دو کشور در ماه ژوئن آینده (۱۹۹۰) که قرار است در واشنگتن انجام شود یکی از وقایع مهم تاریخ معاصر است، زیرا شاهد کاهش اختلافات دو کشور در بسیاری از امور جهان خواهیم بود (۴۶). این اقدامات نشان می‌دهد که دوا بر قدرت برای حفظ نظام دو قطبی بیش از پیش به یکدیگر نزدیک شده و خود را با تحولات جهان وفق می‌دهند و احتمالاً دست به تقسیمات جدیدی برای تعیین حوزه‌های نفوذ خود نیز خواهند زد: بازده (Output) مناسب سیستم در مقابل فعل و انفعالات محیط. حتی اگر از نظر اقتصادی چند قطبی بودن جهان را بپذیرند باز از نظر نظامی جهان دو قطبی باقی خواهد ماند و وزنه قدرت نظامی در آخرین تحلیل عامل تعیین کننده است.

حال اگر آنطور که ملاحظه شد دوا بر قدرت به اروپای ۹۳ بی‌علاقه باشند، آینده اروپای غربی با آنهمه مشکلات داخلی و اختلافات نظرها چه خواهد بود؟ مسلماً اروپای ۹۳ آنطور که خود اروپائی‌ها انتظار دارند نخواهد بود. ولی این راهم از یاد نبریم که به قول ویلی برانت: «تاریخ فرآیند پویائی است که در آن هیچ چیز ثابت و پایدار نیست» (۴۷).

فهرست منابع

الف - منابع فارسی :

- ۱- اشمیت، هلموت، «استراتژی بزرگ»، ترجمه همایون‌پور، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی ۱۳۶۷.
- ۲- اردلان، علیقلی «ابر قدرتی دیگر»، تهران، نشر وحید ۱۳۶۲.
- ۳- فرزانه‌پور، غلامرضا «اتحادیه اقتصادی اروپا»، تهران، انتشارات مدرسه عالی بازرگانی ۱۳۵۱.
- ۴- فونتن، آندره «تاریخ جنگ سرد». ترجمه عبدالرضا هوشنگ‌مهردوی، نشر نو، ۱۳۶۷.
- ۵- ماسکله، ژان کلود، وحدت اروپا، ترجمه محمود صوراسرافیل، تهران، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشگاه.
- ۶- مندل، ارنست «اروپا در مقابل امریکا»، ترجمه پویا وهراتی، تهران، چاپبخش ۱۳۵۳.
- ۷- هالستاین، والتر «بازار مشترک»، ترجمه هوشنگ نهاوندی، دانشگاه تهران ۱۳۴۱.

ب - منابع خارجی :

- 1- Amin, Samir, *L'Impérialisme et le Développement inégal*, Paris, Minuit, 1976.
- 2- Bourinet, Jacques / Torrelli, Maurice, *Les Relations Extérieures de la CEE*, Paris, PUF, 1989.
- 3- Braillard, Philippe, *Les Théories des Relations Internationales*, Paris, PUF, 1977.
- 4- Braillar, P / Djalili, M. Reza, *Les Relations Internationales*, Paris, PUF, (Que sais - je?), 1988.
- 5- Brandt, Willy, *De la Guerre Froide à la Détente: 1960 - 1975*, Paris, Gallimard, 1978, (Hamburg, 1976).

- 6- Cantori, Louis J / Spiegel, Steven L, **The International politics of Region**, New Jersey, 1970.
- 7- Charzat, Gisèle, **La Guerre Nouvelle**, Paris, Stock, 1988.
- 8- Colard, Daniel, "Sur la Nouvelle Détente: Continuité et Discontinuité", **Défense Nationale**, Juin 1989.
- 9- Debray, Régis, **Tous Azimut**, Paris, Odile Jacob, 1989.
- 10- Crapin, Jacqueline, "George, "Bush et l'Europe", **Politique Etrangère**, No. 1, 1989.
- 11- Haas, Ernst, "A study of Regional Intégration", **International Organization**, vol. XXIV, 1970.
- 12 - Hentchet, Thierry / Sadria, Modjteba, "Europe Menacée par Question Allemande" **Le Monde Diplomatique**, Octobre, 1989.
- 13- Hoffman, Stanley, "La Politique Etrangère des Etats - Units", **Défense Nationale**, Avril 1990.
- 14- Huntzinger, Jacques, **Introduction aux Relations Internationales**, Paris, Seuil, 1987.
- 15- Vernant, Jacques, **Les Relations Internationales à l'age Nucléaire**, Paris, La Découverte, 1987.